

جزئیات فرار افسران از زندان دژبان تهران

بعد از ختم ماجرای گنبد یک عده از افسرانی که دستگیر شده بودند در زندان دژبانی مرکز توقیف بودند.

سه نفر از آنان به نام سروان دانش، ستوان فاضلی، ستوان صناعی با قرار قبلی و طبق اطلاعی که از خارج به آنها داده شده بود روز ۲۲ بهمن ۱۳۲۵ به نام گرفتن حقوق همراه مراقبین بدون اسلحه از دژبان مرکز خارج می‌شوند و به دارایی آمادگاه می‌روند. اما ناگهان اتومبیل سیاه رنگی با در باز به آنان نزدیک می‌شود و سه افسر به داخل اتومبیل می‌پرند و با اتومبیل یکسره به آذربایجان می‌روند.

در روز ۲۹ اردیبهشت ساعت ۱۱ دو تن از افسران باقی مانده حادثه گنبد ستوان احسانی و ستوان شریفی با تبانی قبلی به عنوان قضای حاجت به مستراح‌های عمومی دژبان می‌روند. چند دقیقه قبل هم در مستراح‌های مجاور این مستراح دوزن چادر به سر که طبق اظهارات ستوان کوپال یکی از آنها علینقی نام مهاجر بود و به لباس زنانه ملبس شده بود در انتظار افسران بسر می‌بردند.

پس از چند دقیقه افسران به لباس زنانه ملبس شده، جلوی چشم پاسداران دژبان از در زندان خارج می‌شوند و از آنجا به خیابان شاهپور رفته، در منزلی استیجاری پنهان می‌شوند و چند روز بعد به آذربایجان می‌گریزند.^(۲۹)

این موضوع نفوذ شبکه نظامی حزب توده را در ارتش نشان می‌دهد و بر مسوولان امر محقق می‌گرداند که علاوه بر ۱۰۰ تن افسران که نام آنها به دست آمده بود عده دیگری نیز عضویت سازمان نظامی را پذیرفته و با آن همکاری می‌کنند.^(۳۰)

متواری شدن ۱۷ افسر

عده‌ای از افسران که به کرمان تبعید شده بودند در دوران ریاست ستاد رزم آرا به تهران احضار می‌شوند و حقوق و مزایای آنان پرداخت و مشاغل حساسی به ایشان

ارجاع می شود.

۱۷ تن از آنان بطور ناگهانی متواری می شوند و دو نفر دیگر با کامیون ۱۸۵ ایران سوترانس که محمولات آن مال التجاره بوده است و به تبریز می رفته است فرار می کنند.^(۳۱)

فرار سرهنگ ۲ میلانیا

تا وقوع حوادث آذربایجان بیش از چهار افسر دیگر موفق به فرار نمی شوند ولی در روزهای اول آبان ۱۳۲۴، سرهنگ ۲ میلانیا که در لشکر اهواز خدمت می کرده با وسیله سریع و به قرار اظهار سرگرد سلطانی با لباس افسر خارجی خود را به آذربایجان می رساند و در کلیه خلع سلاح پادگانها شرکت می کند.

اظهارات افسران درباره نقش اسکندانی در قیام

اسکندانی از آغاز محرک و مسبب و سلسله جنیان بود. او بود که دیگران از جمله شفایی و تفرشیان را به عضویت در شاخه نظامی حزب فراخواند. اسکندانی سازمان دهنده مجربی بود یا به نظر می رسید.

افسران متواری پس از آن که در آذرماه ۱۳۲۴ از شوروی به تبریز آمدند در ملاقاتی با سرهنگ احمد زنگنه فرمانده تیپ رضاییه (ارومیه) در زندان لیل آباد (زندانی شهربانی تبریز) به او گفتند که زیر فرمان سرگرد اسکندانی بوده اند.

سرهنگ احمد زنگنه در یادداشتهای خود می نویسد:

«در اواخر دی ماه ۱۳۲۴ چند نفر از افسران فراری خراسان به اسامی زیر:
سرهنگ سوار میلانی - سرهنگ ۲ نوائی - سرگرد توپخانه شفایی - سرگرد توپخانه رصدی -
سرگرد پیاده پیرزاده در معیت سه نفر فدایی مسلح به تفنگ خودکار در زندان به ملاقات ما
آمدند. (زندانیان عبارت بودند از سرهنگ احمد زنگنه فرمانده تیپ ارومیه و استاندار موقت
استان چهارم یا آذربایجان غربی - سرهنگ نوربخش فرمانده زاندارمیری و سرگرد بهاروند
رئیس ستاد تیپ)

افسران نامبرده جریان فرار خود را از لشکر خراسان مشروحاً بیان داشتند و گفتند

«بیست نفر افسر هم‌پیمان بودیم که در لشکر خراسان خدمت می‌کردیم، روزی که تصمیم گرفتیم برنامه خود را عملی کنیم با اینکه در بین ما سرهنگ و سرهنگ ۲ وجود داشت، همگی رهبری سرگرد توپخانه اسکندانی را برای تمام مراحل با طیب‌خاطر پذیرفتیم. پس از برداشت مقداری پول از صندوق به وسیله سرهنگ ۲ نوائی که دارائی لشکر را عهده‌دار بود و تصرف در دستگاه بیسیم و چند قبضه مسلسل و در حدود یکصد قبضه تفنگ و مهمات کافی با دو دستگاه کامیون ارتش به طرف بجنورد و از آنجا به مراوه‌تپه رفتیم. اسواران مراوه‌تپه را خلع سلاح نموده به سمت گنبدقابوس روانه شدیم چون ارتش از فرار ما مطلع شد به تمام پادگان‌ها، دستور دستگیری ما را داده بود. لذا در گنبدقابوس غافلگیر شدیم. زد و خورد شدیدی بین ما و ژاندارمری گنبدقابوس درگرفت، در این زد و خورد سرگرد اسکندانی و چند نفر دیگر از ما کشته شدند. بقیه که زنده ماندیم متواری و موفق شدیم از مرز خارج شدیم. مدت چهارماه در باکو تحت تعلیمات مخصوص برای رهبری انقلاب قرار گرفتیم و چند روز است که از باکو به تبریز آمدیم.»

سرهنگ احمد زنگنه از آنها می‌پرسد چرا به چنین اقدامی دست زدید و این فکر

از کجا تلقین شد؟

در جواب به اتفاق گفتند:

ما از هیچ کجا الهام نگرفتیم و این فکر خود ما بود. ما روی پای خود ایستاده‌ایم و به هیچ منبع خارجی یا داخلی منکی نیستیم. به آنها گفتیم آیا این پیش‌بینی را کرده‌اید که ممکن است منظور و برنامه شما با شکست مواجه شود. در آن صورت با خطر بزرگی که در انتظار شماست چه خواهید کرد؟

همگی به اتفاق جواب دادند تمام مرز شوروی در آن موقع به روی ما باز است. من گفتم پس با این جواب معلوم است الهام‌دهنده شما کیست و در کجا است؟

سخن که به اینجا رسید از طرف فدائیان مسلح که در معیت افسران فراری بودند به آنها اخطار شد وقت ملاقات تمام است. همگی برخاستند و پس از خداحفاظی از اتاق زندان خارج شدند. طی این ملاقات افسران فراری ملبس به لباس نظامی نبودند بعدها به لباس ارتش آذربایجان ملبس شدند و آنها را بطور اجتماع در یک منزل سکونت دادند و همه‌روزه برای رفتن از منزل به محل کار و مراجعت به منزل مجبور بودند تحت نظر چند نفر از مهاجرین مسلح قرار داشته باشند ولی به آنها گفته شده بود چون ممکن است نسبت به شما سوء قصد شود از این جهت برای شما مستحفظ تعیین شده است ولی آنها در موقع خدمت هم تحت مراقبت شدید بودند. در خارج از محیط کار تماس این افسران با اهالی به کلی قطع بود و اجازه نداشتند با کسی ملاقات یا معاشرت کنند. علت این همه سختگیری و محدودیت‌ها این بود که شوروی‌ها و سران فرقه می‌دانستند که این افسران ممکن است از اعمال خود پشیمان و ناراضی شوند علی‌الخصوص که موقع فریب دادن آنها... وعده‌های زیادی از لحاظ جاه و مقام داده بودند ولی به هیچ‌کدام از آنها وفا نشده بود.» (۳۲)

اعلامیه فرماندهی لشکر خراسان

تواتر شایعات حکایت از حمله مسلحانه قریب الوقوع دیگر افسران شورشگر پیشاپیش بیست هزار ترکمن به شهر مشهد می‌کرد و این امر باعث نگرانی مردم خراسان شده بود.

برای رویارویی با این شایعات هواپیمایی از تهران به مشهد پرواز کرد و اعلامیه‌ای که به سرعت در یکی از چاپخانه‌های مشهد به چاپ رسیده بود به وسیله هواپیما برفراز کلیه شهرهای خراسان و اوبه‌های ترکمن‌ها فرو ریخته شد. این اعلامیه بدین شرح بود: «با وجود پاره‌ای انتشارات دائر به اشغال گنبدقابوس و گرگان به وسیله افسران فراری - لشکر ۸ خراسان لازم دانست اسلحه و مهماتی را که از مشهد و پادگان مراوه‌تپه... به سرقت برده شده بود جمع‌آوری نماید.

اینک به اطلاع عموم می‌رسد که اسلحه و مهمات مسروقه - ساز و برگ بی‌سیم دو کامیون و یک جیب با کلیه یدکی‌های آنها ضمن مقداری اثاثیه مخصوص متعلق به افسران متواری و مقتول، توسط سروان یوسفی افسر هنگ ۲۱ پیاده جمع‌آوری و به مشهد عودت داده شده است.

در گنبدقابوس، امنیت برقرار و برای اشخاصی که به میهن خود علاقه‌مند و طالب آسایش و آرامشند در تمام منطقه لشکر جای هیچ‌گونه نگرانی نیست. (۳۳)

فرمانده لشکر ۸ خاور: سرهنگ ستاد احمد وثوق

www.KetabFarsi.com

فصل دهم

استنتاج

و پاسخ به چند چرا

چرا خراسان حذف شد و آذربایجان برای عملیات بعدی انتخاب شد؟

خراسان به دلایل گونه‌گون، کشتزار مستعدی برای پاشیدن بذر انقلاب کمونیستی نبود آن دلایل از این قرار بود.

(۱) علیرغم حدود ۱۵ سال کوشش رژیم بیست ساله برای سرکوب کردن احساسات دینی و مذهبی مردم، خوشبختانه به واسطه حضور آستان قدس رضوی و معنویت و روحانیت گسترده و عوالم ربانی و قدوسی مزار متبرک امام هشتم شیعیان(ع)، احساسات و عواطف و علائق اسلامی مردم خراسان بسیار نیرومند بود و همین فرایند، نشو و نما افکار کمونیستی را در آن خطه مشکل می‌ساخت.

(۲) با آن که حزب توده در مشهد تشکیلات قدرتمندی داشت و یکی دو روزنامه نشر می‌داد، اما در قبال آن انجمن‌ها و سازمان‌های دینی نیرومندی نیز موجود بود و عده قابل توجهی از طبقات متوسط به فعالیت‌های حزب توده به دیده بیزاری و بیگانگی می‌نگریستند و از آن حمایت نمی‌کردند.

(۳) در مجاورت آذربایجان، سرزمین قفقاز قرار داشت که شهرهای بزرگ و پرجمعیتی در آن مانند نخجوان و گنجه و باکو و تفلیس واقع شده بود. البته این شهرها در جمهوری‌های مختلف قفقاز واقع بود اما بطور کلی مجموعه متنوع مدنی و فرهنگی و جمعیتی قابل توجهی را به وجود می‌آورد و مسأله همزبانی مردمان این سو و آن سوی

ارس نیز تا حدودی به تأثیربخشی قفقاز بر آذربایجان کمک می‌کرد و ارتباط گذشته‌های دور بین قفقاز و آذربایجان نیز این امر را تسهیل می‌نمود. در حالی که در شمال خراسان جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی قرار گرفته است که در آن دوران از نظر فرهنگی، مدنی، جمعیتی و تأثیرگذاری به مراتب عقب‌تر از قفقاز بود. زبان مردم آن سوی مرز تفاوت داشت. ارتباط میان ترکمنستان و اوزبکستان با خراسان چندان نبود و از نظر نژادی و زبانی نیز نمی‌شد ادعا کرد که خراسانیان که صاحب زبانی متفاوت از زبان فارسی نیستند قصد خودمختاری دارند. ترکستان روس سرزمینی برهوت و کم‌جمعیت بود و هیچ تأثیری روی خراسان و مردم آن نمی‌گذاشت.

(۴) خراسان در آن دوران فاقد کارخانه‌های صنعتی قابل توجه و قشر کارگری بود و مشهد مانند تبریز یک شهر صنعتی به شمار نمی‌رفت و دهها کارخانه در آن دایر نبود که حزب توده بتواند تشکیلات کارگری قابل توجهی در آنها ایجاد کند. تنها امید روسها به منطقه «ترکمن صحرا» و «گرگان» مخصوصاً اوبه‌های بعضی از تراکمه دشت گرگان بود که شوروی‌ها برای آنان، نقشه‌های دور و درازی کشیده و قصد داشتند آن منطقه را به صورت دژ انقلاب چریکی ایران درآورند، جنبش مسلحانه نظامی را در آنجا سازمان‌دهی کنند، با وادار کردن تراکمه به پیوستن به آن جنبش، در صورت امکان اعزام تراکمه داخل خاک روسیه به عنوان حمایت از هم‌نژادان، مجتمع ساختن دستجات پراکنده افسران توده‌ای در نواحی مختلف کشور و گسیل داشتن ایشان به آن منطقه، در سراسر نواحی شمال شرقی ایران را منتشر کنند؛ سپس به سراغ مازندران و گیلان و بالاخره آذربایجان بروند و حریم نفوذ روسیه تزاری را در سال ۱۹۰۷ با تغییرات و مستثنیاتی چند از نو ایجاد کنند. بدیهی است طراحان خطوط ژئوپلیتیکی شوروی این نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها را برای گروهی از افسران جوان و احساساتی که حزب توده را قبله‌گاه خود و دولت شوروی را بهشت طبقات زحمتکش می‌انگاشتند بیان نمی‌کردند و شاید عده‌ای از مسؤولان عالیرتبه حزبی نیز از این مقاصد پنهانی بی‌خبر بودند. روسها به خاطر دو پیشامد تاریخی نسبت به خراسان نظر مساعد داشتند و آنجا را برای قیام

مناسب می‌دانستند اول اینکه در سال ۱۳۰۰ هـ.ش قیام کلنل محمدتقی خان پسیان افسر میهن‌دوست، صاحب پرنسیب و اصلاح‌طلب ایرانی در خراسان شکل گرفته و مدتی دوام یافته بود. اگر شتاب کلنل در عزیمت شخص خود به جبهه جنگ با اکراد قوچان نبود و کلنل بر اثر نرسیدن کمک در جبهه کشته نمی‌شد، احتمالاً آن قیام ملی و بدون شائبه مدتها به طول می‌انجامید و شاید به موفقیت نیز می‌رسید.

دومین پیشآمد، قیام سالار جنگ، لحاک خان افسر ارتش در سال ۱۳۰۵ در منطقه مراوه‌تپه بود که لحاک خان و هفتصد تن از سربازان چریک داوطلب او توانستند دست‌کم حدود دو سه هفته، منطقه وسیعی از مراوه‌تپه تا بجنورد و قوچان را مورد تهدید قرار دهند و حتی خیال حمله به شهر مشهد را داشتند اما به دلایلی منصرف شدند و به جای مشهد راه مرز را پیش گرفتند.

واقعه لحاک خان به قدری اهمیت داشت که رضاشاه دستور داد تانکهای جدید که به تازگی از اروپا خریداری شده بود رهسپار مشهد شوند و سرتیپ جهانبانی رئیس ارکان حزب را به مشهد فرستاد و با اعزام چندین تیپ سوارنظام و پیاده‌نظام و اشغال مشهد و بالاخره عزیمت خود رضاشاه به آن شهر؛ لحاک خان و افسران و سربازان او ناگزیر به خاک شوروی پناهنده شدند.

قیام لحاک خان جنبه شخصی داشت. پسرعموهای او، پسران امیرمؤید سوادکوهی را رضاشاه کشته و خود او و سپاهیانش ماهها در آب و هوای ناسالم مراوه‌تپه بسر برده و فرمانده مختلس و رشوه‌خوار لشگر سرتیپ جان محمدخان، چندین ماه بود از ارسال حقوق برای افسران و سربازان خودداری کرده بود. اما همانطور که گفتیم حادثه ناگهانی حمله ژاندارمری و شهربانی گنبد به جیب حامل اسکندانی و افسران توده‌ای که نتیجه غرور، لجاجت، لافزنی و شتابزدگی اسکندانی بود، همه رشته‌ها را پنبه کرد و دولت شوروی ناچار شد خود را کنار بکشد و طرح انقلاب در آذربایجان و گرگان را به بایگانی بسپرد و به جای آن «آذربایجان» را علم کند.

(۵) در سالهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ از ۱۳۱۲ به بعد به تدریج عده‌ای از ایرانیان

ساکن قفقاز و دیگر ایالات آسیایی شوروی از آن کشور اخراج گردیدند و به ایران بازگشتند.

علت اخراج این ایرانیان عدم تطبیق قوانین شوروی با تابعیت ایشان بود و چون نتوانسته بودند به تابعیت شوروی درآیند آنان را روانه ایران کردند. در ایران، عناصر میهن دوست و روزنامه‌ها نخست تبلیغات و تظاهرات مساعدی نسبت به این ایرانیان بازگشته به میهن انجام دادند زیرا در آن دوران در کشورهای اروپایی نظیر آلمان نازی، ایتالیا و غیره هم به مسأله نژاد و ملیت اهمیت زیادی می‌دادند و هیتلر در سخن‌پراکنی‌های خود نسبت به آلمانی‌های ساکن لهستان و اقلیت آلمانی سودت در چکسلواکی که مورد آزار و اهانت مردم بومی قرار می‌گرفتند؛ ابراز همدردی و حمایت می‌کرد. دولت ایران هم این مهاجرین را ایرانیان دور از وطن می‌دانست و سعی داشت وسایل رضایت‌خاطر ایشان را فراهم کند. در میان ایرانیانی که از قفقاز به ایران بازگرانده شدند همه جور آدم پیدا می‌شد. بعضی از آنان مردمان نجیب و سربزیر و میهن‌دوستی بودند و در جامعه ایران جذب شدند. عده‌ای از آنان افراد نایاب، قاچاقچی، مرموز و بدسابقه‌ای بودند که سوابق زندان در شوروی داشتند و بعضی از آنان به علت سرقت و خیانت از حقوق اجتماعی محروم شده بودند.

دولت ایران این مهاجرین را به نواحی دور از مرزهای شمال کشور کوچاند و مستمری مختصری برای آنان تعیین کرد اما بروز سرقت‌ها و جنایاتی در نواحی مختلف و یافتن ردپای این مهاجرین در آن حوادث و جنایات باعث شد که دولت نسبت به آنان سختگیری کند و طولی نکشید که «واژه» مهاجم مفهوم بدی پیدا کرد و مهاجرین وجهه خود را از دست دادند و معمولاً به کارهایی چون دایر کردن قهوه‌خانه و کافه و رستوران می‌پرداختند و عده‌ای هم که کارگر ساده بودند در خطوط راه‌آهن و طرحهای جاده‌سازی و ساختن ابنیه به کارگمارده شدند.

پرونده‌های اداره سیاسی ایران در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۱۲ حکایت از این دارد که شهربانی با این مهاجرین مشکلاتی داشته و اغلب تحت نظر بوده‌اند یا آنان را به

شهرهای کویری و جنوبی تبعید می‌کردند و البته شهربانی آن زمان هم دستگاه کم‌آزاری نبود و گاهی را کوهی می‌کرد و از قطره‌ای باران می‌آفرید و به مختصر سوءظنی، موجبات آزار این مردمان را فراهم می‌ساخت. در میان مهاجرین یاد شده، عده‌ای از حقوق‌بگیران و خبرچینان «ا.گ.پ.گو» سازمان امنیت و اطلاعات شوروی بودند که مخصوصاً آنان را بُر زده بودند تا به هنگام ضرورت از وجودشان برای عملیات کسب خبر، خرابکاری و عملیات مهم‌تر استفاده کنند. نظیر چنین شنیده‌هایی در آن دوران و دوران‌های بعد از دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی بعید نبود.

عده‌ای از این افراد به وسیله شرکت سهامی شیلات ایران و شوروی که مدیران و مباشرین آن اغلب از اتباع شوروی بودند ارتزاق می‌شدند و با دادن چندین سبد ماهی یا پرتقال تازه به دست آنان و روانه کردنشان به شهرهای مختلف، دیدگان باز و متجسس آنها را در همه جا به مشاهده و کسب خبر می‌گماردند. بسیاری از این مهاجرین مخصوصاً پس از شهریور ۱۳۲۰ به آذربایجان رفتند و در آنجا زندگی می‌کردند اما به دلایل خاصی در جامعه شهری و روستایی آذربایجان جذب نمی‌شدند.

در هر حال این افراد، عناصر مناسبی برای اجرای اوامر و نیات روسها بودند و پس از اینکه در سال ۱۳۲۵، پیشه‌وری فرار کرد مردم تبریز که کینه عجیبی به مهاجرین داشتند، عده زیادی از این افراد را که یا قبل از شهریور ۱۳۲۰ یا بعد از آن به آذربایجان آمده و اغلب در ارتش و قوای فدایی فرقه دارد شده بود به قتل رساندند - و نویسندگان معاصر در این باره ماجراهایی را نقل کرده‌اند و رفتار خودپسندانه این افراد با مردم تبریز را که به عکس‌العمل قهر و خشونت‌آمیز مردم در روزهای بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم آذرماه سال ۱۳۲۵ منتهی شد تشریح کرده‌اند. البته به این دلیل هم آذربایجان زمینه مناسب‌تری از خراسان داشت بخصوص که مرزها هم بی‌در و پیکر بود و هر کس می‌خواست می‌توانست به آسانی وارد ایران شود.

نتیجه گیری و جمع بندی کلی در مورد این حادثه و واکنش های قطعی روسها از آن به شرح زیر است:

- ۱- روسها و دست کم مسؤولین آذربایجان شوروی و N.K.V.D با این برنامه موافق بودند و سرجنابانان از حمایت آنان اطمینان داشتند و قضیه بدون اطلاع آنان نبوده است.
 - ۲- حادثه گنبد و بلند شدن قضایا مخصوصاً به قتل رسیدن مرحوم اسکندانی باعث می شود، روسها که انتظار چنین شکستی را نداشته اند یکه بخورند و عکس العمل آنان به صورت عدم مداخله اولیه پادگان سرخ مقیم گنبد حتی خودداری از پذیرفتن زخمی ها بروز کند.
 - ۳- این عکس العمل پس از تماس با مراکز بالاتر به صورت مداخله اداری و جلوگیری از تیراندازی ژاندارمها و پاسبانها و مذاکرات کماندان شوروی با رئیس شهربانی و فرماندار گنبد تغییر شکل می یابد.
 - ۴- حزب توده تا از شوروی ها اجازه نمی گرفته است کاری از پیش نمی برده و تراکمه طرفدار آن نیز تا چراغ سبز را از روسها دریافت نمی کردند قیام نمی نمودند فقط به حزب توده اجازه داده می شود وسایل اختفای متواریان را فراهم سازد.
 - ۵- بالاخره توافق می شود برای انجام برنامه بعدی یعنی آذربایجان، کلیه امکانات و تسهیلات شوروی ها در ایران از گنبد تا پهلوی دژ و انزلی در اختیار افسران گذارده شود و آنان را از مرز آستارا به باکو برسانند؛ اگر شوروی این اقدام را پرووکاسیون و خودسرانه می دانست هرگز از آن حمایتی نمی کرد و می گذاشت افسران گیر بیفتند و از انتقال دادن آنها به شوروی خودداری می کرد.
- اصولاً سیاست شوروی در آن دوران بدین ترتیب بود که عناصری را که دیگر مورد نیاز نبودند بلکه سربار و بارخاطر بودند به حال خود رها می کرد.
- دولت شوروی استالین نه تنها قصد آزاد ساختن ملت ایران از ستم هیأت حاکمه و حامی آن انگلستان را نداشت بلکه می خواست خود نیز از بازار آشفته ایران سهمی برد

و از این نمد کلاهی برای خود بدوزد و در غارت نفت ایران شریک و هم‌آورد انگستان گردد. مسأله زبان مشترک میان مردم آذربایجان و قفقاز نیز از عواملی بود که روسها را امیدوار می‌ساخت. روسها به مرگ گرفته بودند تا ایرانی‌ها به تب راضی شوند. صحبت تجزیه آذربایجان را می‌کردند که ایرانی‌ها اعطای امتیاز و یا تشکیل شرکت سهامی نفت طرفین را بپذیرند. در این بازی روسها خود را بازنده نمی‌دانستند زیرا با تمهیداتی که به کار برده بودند یا دولت ایران را وادار به اعطای امتیاز نفت شمال می‌کردند که خود مقدمه پیشروی‌های سیاسی، اقتصادی، ارضی و استراتژیک آینده بود و یا اینکه مانند بسارابی و بوکووین در رومانی یا لتونی، استونی، لیتوانی یا قسمت شرقی لهستان و مناطق دیگر از راه روی کار آوردن یک دولت پوشالی و گوش به فرمان موجبات تجزیه، استقلال ظاهری و مجدداً الحاق داوطلبانه آن ایالت زرخیز را به قفقاز فراهم می‌آوردند. دولت شوروی در این مورد روی مهاجرین سرمایه‌گذاری کرده بود. جالب اینجاست که «میرجعفر باقروف» نخست‌وزیر آذربایجان شوروی با احساسات و علائق ناسیونالیستی - شوونیستی کاذب و بی‌پایه، بر محور فکری یکی بودن دو آذربایجان شمالی و جنوبی! بیش از سیاستمداران دولت شوروی در مسکو و مدیران و فرماندهان سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی آن کشور سینه‌چاک می‌کرد و خواهان ادغام و اتحاد دو آذربایجان در یکدیگر بود.

در میان ایرانیان، متأسفانه عده‌ای بودند که به سبب احساسات مساعدی که به سوسیالیسم داشتند، فراتر از حد معمول پیش رفته و شوروی را قبله احساسات تصور کرده، به عنوان کشور گاهواره سوسیالیسم از سر جان فدا کردن در راه مطامع روسها مضایقه نداشتند.

انسان ممکن است به یک کشور خارجی به دلایل فرهنگی و مدنی علاقه داشته باشد؛ مثلاً عده زیادی از روشنفکران جهان در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم به فرانسه به عنوان گاهواره ادبیات رمانتیسیم و زادگاه شاعران و نویسندگان بزرگی چون ویکتور هوگو، لامارتین، استاندال، بالزاک، بودلر و دیگران علاقه داشتند. انقلابیون

زیادی بودند که فرانسه را به خاطر اینکه شعله‌های نخستین انقلاب ضد طبقاتی - ضد ارتجاعی دنیا در قرون معاصر از آنجا برخاست، دوست داشتند. در دنیای قرن بیستم نیز عده زیادی از روشنفکران و احزاب مشرقی جهان به کشورهایمانند شوروی و چین که زمانی قطب مخالف کاپیتالیسم بودند ابراز احترام می‌کردند. اما علاقمند بودن به فرهنگ و ادبیات و مبانی مدنی یک کشور با پیوستگی به آن و بندگی و نوکری مأمورین رسمی و غیررسمی آن و خبرچینی و جاسوسی برای مقاصد سیاسی و ژئوپلیتیکی آن کشور تفاوت دارد.

آلمان در قرن نوزدهم و دوران قبل و بعد از جنگ اول جهانی حتی تا پایان جنگ دوم جهانی طرف توجه عده زیادی از ناسیونالیستهای آسیایی و آفریقایی و حتی ناسیونالیستهای آمریکای جنوبی بود و معروف بود در هیچ کشور دنیا محبوبیت آلمانی‌ها به اندازه محبوبیت آنان در آرژانتین و شیلی و برزیل نیست. در ایران و مصر و عراق و فلسطین و آفریقای شمال شرقی و حتی در اروپای شرقی هم یک عده سمپاتی‌های آلمان وجود داشتند در میان ایرانیان، دانشمندان برجسته‌ای نظیر کسانی که در برلین نشریات کاوه را در جریان جنگ اول جهانی نشر می‌کردند یافت می‌شدند؛ اما بین این افراد با کسانی که جاسوس آلمان بودند و در اروپای اشغال شده علیه هم‌میهنان خود و به زیان مصالح کشور خویش و در جهت منافع آلمان جاسوسی و خیانت می‌کردند تفاوت وجود داشت و در دوران پس از جنگ دوم ملل اروپا این عده را تحویل چوبه‌دار و تیرباران دادند و حتی سر زنان و دوشیزگانی را که با افسران و سربازان آلمانی نرد عشق باخته بودند می‌تراشیدند و آنان را در خیابانها می‌گرداندند و آب دهان بر چهره‌شان می‌انداختند. حال بینیم نارضایی از یک سیستم حکومتی و قبول فساد - خودکامگی و حتم و ارتجاع در آن حکومت می‌تواند دستاویز چنگ زدن به ریسمان بیگانگان باشد و انقلابی که قرار بوده زیر چتر حمایت خارجی آن هم در منطقه استراتژیک حساسی مانند شمال کشور آغاز و فراگیر شود تا چه حد می‌توانسته رهاننده ملت از زیر سلطه رژیم و به نفع استقلال کشور باشد؟

این قیام و بهتر است گفته شود این شورش ره به هیچ جا نمی برد از فحوای حوادث برمی آید که اسکندانی بر اثر خشم و عصیان روحی ناشی از جابه جا شدنهای مکرر خود تصمیم گرفت اندیشه‌ای را که مدتها بود در محافل حزب توده مطرح بود جامه عمل بپوشاند. احتمالاً کام‌بخش نیز فکر او را پسندید و تشویقش کرد.

اعلامیه‌ای که اسکندانی نوشته و منتشر کرده است، شعاری که در مورد لزوم به کار بردن نارنجک در بیلاق ارفع در لارک داده است و حرفهای دیگر همه حکایت از آن می‌کند که این شورش که نقطه امید آن حمایت روسها و یا واداشتن ترکمن‌ها به پیوستن به افسران بوده است؛ هیچ فرجامی در جهت منافع و مصالح ملی ایران و مردم ایران نداشته است و هدف فوری آن انتقام‌گیری اسکندانی و افسران دیگر از امیران و تیمساران که آنها را سبب در بدری و تیره‌بختی خود می‌دانسته‌اند بوده است. هرگاه شورش به نتیجه می‌رسید، روسها همان گونه که در آذربایجان از قیام فرقه دمکرات حمایت کردند و آن را در آذرماه ۲۴ به ثمر رساندند به یقین دنبال کار را می‌گرفتند اما چون شورش در همان بدو کار به دلیل ناپختگی و بی‌تجربگی اسکندانی و همراهانش به ناکامی انجامید، خود را کنار کشیدند و در قبال مراجعات مکرر حزب توده و احتمالاً برای جلوگیری از لو رفتن دیگر افسران سازمان نظامی، افسران متواری را مورد حمایت قرار دادند و برای برنامه بعدی یعنی طرح آذربایجان به شبه جزیره آبشوران فرستادند و به قول معروف در نمک خوابانند.

در این واقعه ارتش ایران نیز بد عمل کرد. ارتش موجبات عصیان افسران را پیش می‌آورد. آنان را با دست خود به دام دیگران سوق می‌داد و بعد به جای چاره‌اندیشی حکم کشتن آنها و خریدن سر هر افسر تحصیلکرده به بهای ۱۰۰۰ تومان را صادر می‌کرد. هدف پنهانی محرکین ایجاد شورش و بلوا در شمال ایران و ضرورت استمرار حضور نیروهای شوروی در خاک ایران بوده است. در همان روزها جمعیت محرمانه‌ای به نام حزب خوارزم در ترکمن صحرا تشکیل شده بود که آرمان خود را اتحاد تراکمه شمال و جنوب و ایجاد خراسان بزرگ معرفی می‌کرد اسکندانی که جوانی تحصیلکرده

و حساس بود بر اثر فشارها و اذیت و آزارهایی که از سوی سردمداران ارتش تحمل کرده بود، مخصوصاً پس از شنیدن خبر انتقال مجدد خود به کرمان دچار خشم و عصیان روحی شد و به خیال خود خواست و بالاخره قیام را از جایی آغاز کند.

گرچه شورویها در اصل با به راه افتادن سر و صدا در شمال ایران موافق بودند اما حرکت شتابزده اسکندانی که عین ناپختگی و به قول روسها فقط پروکاسیون بود و بیشتر تحت تأثیر کامبخش و یک جناح یا جریان از شورویها عملی شده بود آنان را ناراضی و در مقابل کار انجام شده قرار داد. تازه اسکندانی کار شروع را هم خوب انجام نداد و با بی تجربگی و بی مبالاتی بسیار عجیبی خود و دیگران را در معرض گلوله باران ژاندارمها و پاسبانها قرار داد.

گفته‌های ارفع در مورد هدف بعدی افسران پس از عبور از گنبد چندان بی‌پای نیست و تصادفاً در این مورد بر نوشته‌ها و ادعاهای افسران توده‌ای سابق، از نظر منطقی و مستدل بودن می‌چربد.

او می‌نویسد:

«در گرگان از طرف سرهنگ آذر و مقامات ارتش شوروی به افسران فراری دستور داده شد که به گنبد قابوس مراجعه کنند و اسلحه و مهماتی را که همراه داشتند در بین عده بخصوصی از ترکمنهای اطراف شهر پخش کنند و به اتفاق آنها به طرف شاهرود حرکت کنند و با تصرف شاهرود ارتباط بین تهران و خراسان را قطع کنند و قرار بر این بود بعد از تصرف شاهرود همان عملی را که بعداً در آذربایجان انجام گرفت، قبلاً در مشهد با کمک شورویها و سازمان محلی حزب توده و افسران فراری انجام دهند.»

ارفع سپس می‌نویسد:

صبح روز دوشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ به ژاندارمری گنبد محرمانه به وسیله افسران مأمور ستاد ارتش ابلاغ گردید که باید افسران فراری لشکر خراسان بلافاصله دستگیر شوند. این دستور درست در موقعی به فرمانده ژاندارمری گنبد ابلاغ شد که افسران فراری خراسان با بعضی از افسران فراری تهران که از راه گرگان به آنها ملحق شده بودند،

در باغ کشاورزی گنبد مشغول صرف ناهار بودند.

ستوان یکم حسینی فرمانده ژاندارمری پس از دریافت دستور ستاد ارتش، محل قبلی کلانتری گنبد را که معبر اجباری افسران فراری بود اشغال نموده و ژاندارمها در اطراف خیابان و خانه‌های مجاور منتظر رسیدن افسران بودند.

نکته مهم در این میان که با وضع آن روز فوق‌العاده با اهمیت جلوه می‌کرد اینکه تمام این اقدامات بطور سری انجام گرفت. و مقامات نظامی شوروی که کنترل امور را در گرگان و گنبد به دست داشتند کوچکترین اطلاعی از این جریان به دست نیاوردند. پس از صرف ناهار در باغ کشاورزی گنبد و ملاقات افسران فراری با افسر شوروی مأمور گنبد، با اطمینانی که داده شد افسران فراری اطمینان حاصل کردند که هیچ‌کس در صدد دستگیری آنها نیست و در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر [۳۰-۱۶] از باغ کشاورزی خارج شدند که به طرف گرگان حرکت کنند. اتومبیل جیب سرگرد اسکندانی در جلو این کاروان حرکت می‌کرد و به محض اینکه جیب در مقابل در کلانتری رسید پاسبان نگهبان طبق دستور قبلی ستوان یکم حسینی فرمان ایست داد. افسران فراری که منتظر چنین عملی نبودند متوحش شدند و پاسبان قراول را مورد هدف گلوله قرار دادند.

در همان آن، ژاندارمها که قبلاً سنگر گرفته بودند از اطراف به جیب تیراندازی نمودند و زد و خورد شدیدی شروع شد. زد و خورد بین طرفین چند ساعت به طول انجامید و صفیر گلوله مرتباً از یک طرف به طرف دیگر شنیده می‌شد جریان زد و خورد و صدای گلوله فرمانده روسی را متوجه جریان کرد و با مداخله او ژاندارمها و پاسبانها دست از تیراندازی برداشته و افسران فراری متواری گشتند.

در این زد و خورد چهار افسر که سرگرد اسکندانی نیز جزو آنها بود و یک سرباز فراری مقتول، و دو نفر از افسران و دو سرباز دیگر فراری دستگیر شدند. پس در خاتمه زد و خورد و کشته شدن هشت نفر از افسران فراری، جریان به وسایل مخصوصی بلافاصله به ستاد ارتش مخابره شد و اجساد افسران فراری در همان جا دفن گردید و چند نفر از ژاندارمها و پاسبانها که در جنگ با افسران فراری زخمی شده بودند، تحت

درمان قرار گرفتند رئیس ستاد ارتش بلافاصله پس از استحضار از زد و خورد و کشته شدن ۸ نفر از افسران فراری مبلغ هشت هزار تومان به محل حواله نمود که به عنوان جایزه به کسانی که در زد و خورد و کشتن افسران فراری شرکت داشته‌اند پرداخت گردد. [!]

در جریان فرار افسران از لشکر خراسان، تعداد دو کامیون اسلحه و مهمات و دو پست فرستنده را نیز با خود همراه برده بودند.

بلافاصله از طرف دسته ژاندارمری محل، دو کامیون مملو از اسلحه تصرف گردید و آنها را با عجله به گنبد قابوس برده و به مرکز دسته ژاندارمری منتقل کردند. از طرف دیگر جریان پس گرفتن دو کامیون اسلحه و مهمات از افسران فراری به لشکر خراسان و به ستاد ارتش اطلاع داده شد و از طرف لشکر خراسان فوراً دو کامیون با راننده به گنبد قابوس اعزام شد تا اسلحه مسروقه را به لشکر خراسان عودت دهند.

شگفت‌انگیز است که اسکندانی چگونه با آن بی‌پروایی در صدد عبور از شهری برآمد که قبلاً افسران و سربازانی که برای خرید به آنجا رفته بودند نگاههای پر از سوءظن و رفتار خشونت‌آمیز پاسبانها و ژاندارمها را به او گزارش داده بودند؟

برخلاف نوشته خسرو روزبه، اسکندانی و همفکرانش نمی‌توانستند به راحتی از شهر عبور کنند زیرا آنان دو کامیون اسلحه و مهمات و یک جیب از پادگان مشهد به غنیمت گرفته، پشت سر خود لاستیک خودروها را پنجر کرده، دلکو اتومبیلهای ارتشی موجود در سربازخانه را برداشته و در بین راه سیم تلگراف را قطع کرده و گذاشته از آن یک پاسگاه با ۱۲۰ سرباز را خلع سلاح کرده بودند؟

چگونه این عده فقط قصد داشتند به راه خود بروند. با کسی کار نداشته باشند و منتظر باشند که کسی هم به آنها کاری نداشته باشد؟

در اینجا این سؤال پیش می‌آید؟

چرا اسکندانی و رفقاییش آرایش نظامی به کاروان خود ندادند و با احتیاطهای لازم در حالی که مسلسلهای سبک و سنگین را به حال آماده برای شلیک درآورده و

نفرات را به حال حاضر به آتش روی کامیونها آماده دفاع کرده بودند، از شهر عبور نکردند؟

آیا این به خاطر اطمینان بیش از حدی نبود که به مواعید افسر شوروی پادگان گنبد داشتند؟

نکته مهم‌تر اینکه پاسبانان و ژاندارمها فقط تفنگ و احتمالاً یکی دو قبضه مسلسل در اختیار داشتند در حالی که افسران مسلسل دستی و سنگین همراه داشتند و احتمالاً تعدادی نارنجک نیز از پادگان مشهد به غنیمت گرفته بودند.

قبول این مسأله که روسها از شورش خبر نداشتند و از آن حمایت نکردند دشوار است. روسها از طریق جریانها و جناحهای مختلف سیاسی، نظامی، اطلاعاتی خود مخصوصاً جناح آذربایجان شوروی از آنچه که قرار بود انجام شود باخبر بودند. در دیگر کشورهایی که پای سربازان شوروی بدانجاها رسید تقریباً این سناریو با موفقیت انجام شد.

شورش افسران خراسان به مثابه شلیک اولین تیر انقلاب کمونیستی از نظر روسها ضروری شناخته می‌شد و باید چنین برنامه‌ای به مرحله اجرا در می‌آمد. کما اینکه چند ماه بعد در آذربایجان به مرحله اجرا درآمد.

بنابراین روسها از آغاز تا پایان افسران متواری را زیر چتر حمایت خود گرفتند. در وهله اول از اعزام سربازان پادگان مرکز به جنوب خراسان که از طریق فیروزکوه عازم آن استان بودند جلوگیری کردند و جلو راهشان را گرفتند. در مرحله بعدی وقتی کار از کار گذشت و ژاندارمها و پاسبانها در گنبد کاروان افسران را به گلوله بستند، متواریان حادثه را در اوبه صوفیان متمرکز کردند و بتدریج آنان را در کامیونهای سرپوشیده به گنبد آوردند و در پادگان خود در آنجا برای دو سه هفته اسکان دادند. سپس در لباس سربازان روسی و باز در کامیونهای دربسته آنان را از طریق کرانه‌های شمال ایران به بندر انزلی بردند و با کشتی روانه آذربایجان شوروی کردند و در شبه جزیره آبشوران اسکان دادند تا سرفرصت به هنگام آغاز عملیات فرقه دمکرات

آنان را به ایران بازگردانند که چنین هم کردند.

چه حمایتی بالاتر از این و چه دولتی می‌تواند بیشتر و کاملتر از این به طرفداران خود در میان نظامیان کشوری دیگر یاری و امداد برساند؟ در حقیقت شورویها از هیچ چیز خودداری نکردند اما این خود اسکنندانی و دیگر یاران او بودند که به علت غرور زیاده از حدی که به آنها دست داده بود و شتابزدگی نیز و اطمینان کامل به قدرت نظامی و اعتباری روسها و شاید هم فقط بدشانسی، جان خود را در اولین برخورد با پاسبانان و ژاندارمها از دست دادند.

پاسبانان و ژاندارمهایی که طبعاً از نظر اطلاعات نظامی و رزمی، سلسله مراتب دانش جنگی و اصولاً تبخّر در مسائل ارتشی و جنگ و دفاع هیچ قابل مقایسه با آن افسران دانشکده و دانشگاه جنگ دیده نبودند در نخستین برخورد، در یک کمینگاه مناسب، آن افسران مغرور و بیش از حد مطمئن به خود را به رگبار تیر بستند، آنان را کشتند و مجروح کردند و مانع اجرای نقشه دور و درازشان شدند و خود به سادگی و تقریباً با بی‌اطلاعی کامل از نقشی که در تاریخ ایفاء کرده بودند از صحنه تاریخ خارج شدند.

تاریخ از این بازیها بسیار داشته است.

اسکنندانی و یارانش دست دشمن را نخوانده بودند.

دشمن دست آنها را خواند و به سادگی و سرعت محوشان کرد.

* * *

ماجرای کمیته‌ها یا سازمان مخفی نظامی حزب توده با حادثه گنبد خاتمه نیافت. سازمان نظامی در طول دو سال اول تکوین خود عده زیادی از افسران را به سوی خود جذب کرده بود که در حادثه گنبد و حوادث بعدی از جمله ماجرای آذربایجان عده کمی از آنان افشاء شدند و بقیه دست‌نخورده و محفوظ باقی ماندند.

در طول ماههای بعد از تابستان ۱۳۲۴، عده زیادی از افسران توده‌ای که به شهرهای مختلف ایران تبعید شده بودند، با شروع حکومت قوام‌السلطنه که سیاست خارجی جدیدی را اتخاذ کرده بودند به تهران بازگردانده شدند سرلشگر رزم‌آرا رئیس جدید ستاد ارتش که به وسیله قوام از بازنشستگی خارج شده و رقیب ارفع بود، نقش مهمی در بازگرداندن افسران توده‌ای و تحیب از آنان داشت و در مواردی حتی حقوق دوران اخراج یا زندان به آنان پرداخته شد.

اما افسران توده‌ای به زمانی طولانی نیاز داشتند تا با تغییر شگرف حوادث جهان، سراب موهوم کمونیسم را دریابند و از آن روی برتابند. کماینکه عده‌ای از آنان تا پایان عمر در آن سراب باقی ماندند و در ظلمت جهل چشم از جهان پوشیدند. با آغاز قیام دمکراتها در آذربایجان که زیر حمایت همه‌جانبه شورویها بود، عده‌ای از افسران بازگردانده شده به تهران، به آذربایجان فرار کردند و ارتش پوشالی فرقه با یک درجه بالاتر آنان را در صفوف خود پذیرفت، اما از همان اوان کار قضیه کهنه فارس بودن و ترک بودن تکرار شد و عده زیادی از افسران متوجه شدند که سردمداران فرقه آنان را که غیرآذربایجانی بودند خودی نمی‌دانند و به عکس کسانی را که از قفقاز آمده‌اند و ظاهراً ایرانی هستند خودی می‌انگارند.

در طول ماههای سال ۱۳۲۵ بیش از یکصد و پنجاه تن از افسران گرویده به حزب توده به آذربایجان رفتند و در ارتش خلق قزلباش به خدمت پرداختند. افسران فراری مشهد هم از آذربایجان شوروی به تبریز بازگردانده شدند و به صورت عناصر اساسی و ستادی ارتش فرقه به خدمت به حکومت فرقه دمکرات پرداختند.

طولی نکشید که اختلافات عیان‌تر شد. چند تن از افسران آمده از تهران به وسیله فدائیان به قتل رسیدند یکی دوبار پیشه‌وری دستور کتک زدن افسران تهرانی را صادر کرد.^(۱)

افسرانی که پیوسته از فساد ارتش نالیده بودند، اینک با شرایط بدتر و طاقت‌فرساتری روبرو می‌شدند که مهم‌ترین آنها سرزنش ایشان به خاطر صحبت کردن

به زبان فارسی و علاقه به حفظ استقلال و یکپارچگی ایران بود.

سپس ماجرای انتخابات سراسری کشور و حرکت واحدهای ارتش دولتی به سوی آذربایجان پیش آمد. در این زمان روسها هم خاطرشان از بابت نفت شمال ایران آسوده شده و در این خیال خوش به سر می بردند که با موافقتنامه قوام - سادچیکف بزودی شرکت مختلط نفت شوروی و ایران تشکیل شده و سیل نفت شمال ایران به شوروی سرازیر خواهد شد در این مورد احمد قوام آن سیاستمدار مجرب که برخلاف نوشته عده‌ای از نویسندگان بعدی، نه مهره انگلیس و نه مهره آمریکا بود و فقط وظایف خود را به عنوان یک سیاستمدار مستقل ایرانی انجام می داد؛ کلاه بزرگی سر استالین گذارده و برای اولین بار آن برنده همیشگی قمارهای سیاسی را، در صفحه شطرنج نفت ایران مات کرده بود.

وقتی نیروهای ارتش ایران به زنجان رسیدند، در سراسر آذربایجان مردم که از سلطه فدائیان فرقه دمکرات و ، اجحافات آنان به تنگ آمده بودند سر به شورش برداشتند.

عده‌ای از افسران این شانس را داشتند که همراه دیگر اعضای فرقه دمکرات از مرز خارج شوند و به کشور پناه برند.

گروهی که فرصت فرار نیافتند، دستگیر و چندی بعد تیرباران شدند یا به حبس‌های طویل‌المدت محکوم گردیدند.

بدین ترتیب عده‌ای از نخبه‌ترین جوانان تحصیلکرده و فن‌آموخته ارتش که بر اثر ناملایمات و فشارها و تنگناهای زندگی و نداشتن زبان مشترک با هیأت حاکمه ایران به انحراف کشیده شده بودند، جان خود را از دست دادند یا به صورت فیزیکی و معنوی از جامعه ایران حذف شدند.

سازمان نظامی چندی بعد فعالیت خود را از نو آغاز کرد و این فعالیتها تا سال ۱۳۳۳ ادامه یافت.

پس از کشف سازمان نظامی افسران توده‌ای، حدود ششصدتن از افسران ارتش

دستگیر و زندانی و به دادرسی ارتش تحویل داده شدند.

در زندانهای ارتش، شکنجه‌گرانی چون بختیار، زیبایی و مولوی و دیگران و در جلسات بازپرسی کسانی مانند آزموده با بکار بردن شکنجه و انواع مجازاتها، از آنان اعتراف گرفتند.

۲۶ تن از افسران تیرباران شدند و بقیه به حبس‌های طولی‌المدت محکوم گردیدند و سالها در زندان ماندند.

بدین‌سان یک گروه نخبه و مفید و خوب از عناصر نظامی ایران که در یک رژیم صالح و خدمتگزار می‌توانستند به خدمتگزاران شایسته میهن و مردم بدل شوند، بر اثر شیوه‌های نادرست رژیم و هیأت حاکمه از یک سو و تبلیغات موزیانه حزب توده کنار گذاشته شدند؛ شک نیست که در میان این افراد، عناصر میهن‌دوست، دلسوز و حساس زیادی بودند که شاید قلباً میل داشتند به کشور خود خدمت کنند اما آنچه که می‌دیدند و شرایط زندگی‌ای که در منتهای محرومیت تحمل می‌کردند و بویژه مشاهده سلطه و آقای بیگانگان بر کشور و غارت منابع زیرزمینی بوسیله انگلستان آنان را به عکس‌العمل واداشته بود و برای نشان دادن واکنشهای خشم‌آلود خود به دامان پر از گناه و معصیت حزب توده پناه آورده بودند.

عده‌ای نیز برای رسیدن به شرایط بهتر زندگی رفاهی و احیاناً جاه و مقام در سالهای دوری از میهن از دل و جان به گماشتگی بیگانه روی آوردند و عنوان جاسوس و خبرچین k.G.B را به خود اختصاص دادند.

پایان

www.KetabFarsi.com

یادداشتها، منابع، مدارک، مستندات و پانویس های
پیش گفتار و فصول کتاب

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

یادداشتها، منابع، مدارک، مستندات و پانویس های پیش گفتار

۱) پیرامون تشکیل نخستین ارتش منظم متحدالشکل به سبک اروپایی منابع زیر می‌تواند راهنمایی‌های قابل توجهی در اختیار خواننده بگذارد.

تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران نوشته استاد فقید مرحوم دکتر علی‌اکبر بی‌نا (نزد دکترای استاد مزبور در دانشگاههای فرانسه) مجلدات اول و دوم، خاطرات سروان تهرزل افسر ارتش فرانسه مأمور خدمت در ارتش فتحعلیشاه ترجمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

مأموریت ژنرال گاردان در ایران - ترجمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی، سفرنامه پیر آمده ژوبر نماینده سیاسی ناپلئون ترجمه محمود هدایت به ویژه صفحات ۴۶۸ تا ۴۸۶، کتاب تاریخ ایران سرپرسی ساینس - (جلد دوم) متن فارسی - ترجمه سیدمحمدتقی داعی گیلانی

به عنوان منابع پایه‌ای و ریشه‌ای درخور اهمیت است. دکتر بی‌نا به دلیل دسترسی داشتن به اسناد بایگانی ملی و فرانسه اطلاعات جالبی عرضه می‌کند که تا امروز نازگی خود را عینی‌رغم گذشت بیش از سه دهه از انتشار کتاب وی حفظ می‌کند.

محمود محمود محقق فقید ایرانی در جلد یکم اثر ارزنده خود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم صص ۷۸ تا ۸۲ مطالب درخور توجهی عرضه می‌کند. از قرار نوشته محمود محمود (ص ۸۲) اهمیت ایران به حدی بوده که ابتدا فرار بوده لوسین بناپارت برادر ناپلئون به عنوان وزیرمختار فرانسه به تهران اعزام شود.

مقاله مونیکاروشن ضمیر که قسمتهایی از آن در مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است زیر عنوان «نقطه اوج نفوذ فرانسه در دربار فتحعلیشاه» نیز حاوی اطلاعات جدیدی است.

۲) منابع و مآخذ بالا در این مورد کاملاً روشنگرند.

۳) لومبسنکی سیاح روس که در سال ۱۸۹۸ در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه به ایران آمده است، ارزش عملیات منظم سواران عشایری را تاجبیز می‌داند [مجله جهان‌نو - تهران ۱۳۲۵، ۱۳۲۳ ه.ش] ویلهلم لتین نیز در خاطرات خود از عملیات رزمی عشایر در اواخر قرن ۱۹ انتقاد می‌کند [متن فارسی] عملیات رزمی عشایر در جنگهای نامنظم و بارتیزانی مانند عملیات شیخ شامل علیه روسهای تزاری به ویژه در مناطق کوهستانی از اهمیت خاصی برخوردار بود.

طبیعی است که با اختراع توپخانه سنگین و زره‌پوش از اهمیت عملیات عشایری کاسته شد مگر در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور. تلفات سنگین نیروهای عشایری فارس در جنگ با نیروهای منظم و مجهز به توپخانه و زره‌پوش ژنرال ساینس در جنوب ایران شاهد این مدعا است. در جنگهای دهساله دوره اول ایران و روسیه و جنگهای دوره دوم توپخانه مانورهای تاکتیکی ارتش روسیه کفه جنگ را به نفع روسها سنگین می‌کرد.

۴) دکتر علی‌اکبر بی‌نا جلد اول تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران و دیگر نویسندگان خارجی و ایرانی به این مسأله مهم یعنی ترک

جبهه در زمستان به وسیله افواج ایلانی اشاره کرده‌اند.

(۵) تاریخ ارتش نوین ایران - جهانگیر قائم مقامی - مجلد یکم - تهران ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره سوم - صص ۱۰-۹-۸

(۶) سفرنامه گاسپار دروویل - ترجمه جواد محبی - تهران - گوتنبرگ - صص ۱۷۶-۱۷۵

(۷) تاریخ ارتش نوین ایران: قائم مقامی ص ۱۰

(۸) دروویل - سفرنامه ترجمه جواد محبی

۸ مکرر) بدیهی است دلیل عمده این عدم رشد و توسعه عوامل زیر بود.

الف: مطامع ژئوپولیتیکی و استراتژیکی روسیه تزاری و پرتانیا و مخالفت آنها.

ب: فقدان زمامداران دلسوز ایران دوست

ج: نبود مدارس نظامی و تربیت نکردن محصلین قشونی (جنبه ظاهر سازی دارالفنون بر جنبه اجرایی آن می‌چربید)

د: فقدان بودجه لازم

به همین دلیل می‌بینیم طرحهای دفاعی خوبی که سر تپ فرانسوی بهلر در مورد تهیه استحکامات و قلاع و باسنبونهای مرزی در سراسر شمال ایران، دست کم برای مسانعت از دست درازی تراکمه تدوین و عرضه می‌کند بایگانی می‌شود و از حضور افسران برجسته اروپایی در قشون ایران مانند ژنرال گاسنگر و هوتم شیندلر که از راهنمایی دریغ ندارند و به ویژه هوتم شیندلر یک کارشناس نظامی تراز اول است، هیچ استفاده‌ای نمی‌شود [به سفرنامه بهلر مراجعه شود]

متن فارسی - تهران - نوس - آبان ۱۳۵۶ - به کوشش علی اکبر خداپرست از صفحه ۱۶ به بعد به ویژه صص ۴۳-۵۰

(۹) در مورد عملیات هرات به جلد یکم و دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم محمود محمود - صص ۳۴۵ تا ۳۹۰ جلد اول و ص ۳۹۱ تا ۴۴۶ جلد دوم نگاه کنید - و نیز مقاله دو نفر صاحب منصب خارجی در خدمت ایران سمینو و دوبروسکی - ماهنامه یادگار - جلد ۵ - شماره یک و دو صفحات ۱۸-۳۱

(۱۰) منبع بالا و نوشته تاریخ ایران نوشته گرانت دانتون دیده شود

(۱۱) امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت - فصل اصلاحات امیر در نظام و بحریه

(۱۲) پیرامون جنگ دوم هرات نگاه کنید به حقایق الاخبار جعفر خورموجی و مقاله جنگ ایران و انگلیس در ۱۲۷۳ ه.ق - یادگار - جلد ۳ - ش ۱۰ صص ۳۸-۵۳ و جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ - نوشته علیمراد فراشبنیدی - چاپ تهران - پیام - بی تاریخ. جنگ ایران و انگلیس نوشته کاپیتان هنت ترجمه حسین سعادت نوری و تاریخ ایران در عصر فاجار گرانت واتسون - ترجمه وحید مازندرانی.

(۱۳) بهترین شرح در مورد جنگ مرو را یادداشت‌های یک یاور گمنام ایرانی که سالها پیش از سوی مجله پیمان نشر یافته است تشکیل می‌دهد دوره مجله پیمان - ۲- ۵۲۸-۵۲۱-۵۹۲ و ۵۸۵-۶۵۶ و ۶۲۹-۷۴۴-۷۲۱

آرمینیوس وامبری سیاح اتریشی (مجارستانی) در کتاب دوربشی دروغین در خانات آسیای مرکزی نیز به این واقعه اشاره می‌کند. ضمناً مقاله حاج میرزا حسین خان سهسالار و ترکمن‌های مرو نوشته حسین سعادت نوری در مجله پیمان - شماره ۱۱ - صص ۵۱۸-۵۱۴ دیده شود.

(۱۵) روی کاغذ ده تومان [معادل لشگر] شامل جسماً نزدیک به هفتاد فوج (هنگ) موجود بود که این تقسیم‌بندی یادگار سازماندهی نظام بنیچه در عصر امیرکبیر بود، اما ارزش این نومانها چنانچه بعدها مکرر به ثبوت رسید ناچیز بود و در جنگهای جنوب با انگلستان و مرو بر اثر فرماندهی بد و نداشتن عقبه و تجهیزات و روحیه شکست خورد.

(۱۶) گاسپار دروویل بنا به آنچه در یادداشت‌های خود می‌نویسد پس از کم‌رنگ شدن مناسبات ایران و فرانسه در سالهای بعد هم در ایران حضور داشت و در ارتش عباس میرزا فرماندهی او نقش مهمی ایفاء کرد. مستشاران خارجی تقریباً در تمام دوران سلطنت قاجارها در ایران حضور داشتند. از میان آنان هوتم شیندلر، گاستیگر و بهلر و کامپارینی تا حدودی منشاء اثر شدند.

(۱۷) سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله - نوه فتحعلی شاه - به کوشش اصغر فرمانفرمای قاجار - تهران - اساطیر - ۱۳۶۱ - صص ۷۶ تا ۱۶۳ دیده شود.

در ص ۷۶ آمده است «فیروز میرزا برادر محمدشاه به پیشکاری منوچهرخان معتمدالدوله با دو هزار لشگر و هیجده عراده توپ از دارالخلافه به عزم نسخیر مملکت فارس حرکت کرده و در مقدمه ایشان لجنجی صاحب انگریز (سرهنری لندسی) با توپخانه مذکوره و پنج فوج سرباز با دو هزار سوار به «مورچه خورد» رسیده....»

۱۸) در مورد هیأت مستشاری فرانسه در ارتش محمدشاه قاجار که به دستور لویی فیلیپ دوارلثان پادشاه فرانسه به ایران اعزام شدند نگاه کنید به تاریخ ارتش نوین ایران جهانگیر قائم مقامی - ص ۲۲

این عده شامل یازده افسر توپخانه، سوار و پیاده بودند و ژنرال داماس Damas از افسران ناپلئون اول نیز که بازنشسته بود به صورت داوطلب به ایران آمد و در هیأت مزبور به خدمت پرداخت.

۱۹) امیرکبیر. ایران دکنر فریدون آدمیت - فصل اصلاحات امیر در نظام و بحریه دیده شود.

۲۰) درباره اصلاحات سپهسالار میرزا حسین خان مشیرالدوله در نظام ایران نگاه کنید به اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار - دکنر فریدون آدمیت - صص ۴۴۷-۴۱۸

۲۱) منبع بالا صص ۴۳۲-۴۳۱

۲۲) به منبع بالا و نیز کتاب سپهسالار اعظم محمود فرهاد معتمد نگاه شود. اعتمادالسلطنه میرزا حسن خان در یادداشتهای مربوط به سال ۱۲۹۸ ه. ق. خود به کارهای نظامی سپهسالار در سال آخر حیات او اشاره دارد.

۲۳) در مورد فزاقخانه منابع زیر دیده شود.

یادداشتهای سرتیپ حسن بکرنگیان مجله خواندنی‌ها سال ۱۶ شماره‌های ۱۳۷-۱۳۴. یادداشتهای سرهنگ صادق ادیب سال ۱۶. یادداشتهای سرهنگ رحیم نادری سال ۱۴. بریگاد فزاق ایران سرهنگ بحیی شهیدی مجله بررسیهای تاریخی خاطرات کلنل کاساکوفسکی ترجمه جلی

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در جلد سوم کتاب منتظم ناصری - بخش ضمیمه و تکمله پس از ذکر اسامی کلیه ادارات ابوابجمعی «وزارت جلیله جنگ» شامل ارباب قلم دفتر لشگر - سررشته‌داران توپخانه و فورخانه و زنیورکخانه - مخزن - لشگرنویسان ولایات - اطبا و جراحان نظام و امیرنومانها - سرنیپان اول و دوم و سوم سرهنگان غیرصفی (خارج از فوج) نایبان آجودانباشی - باوران خارج از فوج - معلمین ایرانی و فرنگی - سرنیپان و سرهنگان و نایبان آجودانباشی و باوران اول و باوران دوم - اداره اصطبل توپخانه - اداره کل توپها و قیس‌ها و خمپاره‌ها - و بالاخره کلیه افواج منتظم و جماعات عشایری، به اداره افواج طرح انتریش و سواریه طرح فزاق نیز اشاره مختصری می‌کند. اداره افواج طرح انتریش دارای دو رژیمان یک و دو و شاپسوی (فوج مخبران) و زنی (فوج مهندس) و فوج توپخانه [توپ‌ته‌پر] و اداره موزیکان بوده و اداره فزاقیه! نیز دارای دو فوج اول و دوم و یک دسته موزیک بوده است «تاریخ منتظم ناصری - نوشته اعتمادالسلطنه - به تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی تهران - دنیای کتاب ۱۳۶۴ - جلد دوم - صص ۱۲۴۹-۱۲۲۳ دیده شود»

میرزا علی خان امین‌الدوله دولتمرد عصر قاجاری در خاطرات خود از وضعیت نامناسب افواج انتریشی و لباسهای جلف افسران و سربازان فوج انتقاد می‌کند - خاطرات سیاسی امین‌الدوله - تهران - امیرکبیر چاپ دوم ۱۳۵۵ - ص ۵۶

۲۴) نگاه کنید به شرح زندگانی یا تاریخ اجتماعی و اداری عصر قاجار - عبدالله مستوفی - جلد یکم و سفرنامه مادام دیولافوا ترجمه مترجم همایون فره‌وشی

۲۴ مکرر) تاریخ منتظم ناصری ضمیمه و تکمله آخر مجلد دوم و سوم. ضمناً در فهرست مستشاران خارجی نام کلنل آندربینی ایتالیایی را هم نباید از یاد برد. وی گزارشهای مفصلی درباره ارتش ایران به ستاد ارتش ایتالیا ارسال داشته است.

بخشی از نامه‌های وی را دوست من دکتر خسرو فانیان ترجمه کرده که در یکی از شماره‌های مجله بررسیهای تاریخی به چاپ رسیده است. من آن شماره مجله را در دسترس ندارم.

۲۵) سفرنامه ابراهیم بیگ زین‌العابدین مراغه‌ای و خاطرات حاج سبحان «دوره خوف و وحشت» دیده شود.

۲۵ مکرر) اعتمادالسلطنه این واقعه را ذکر می‌کند. در مورد نایب‌السلطنه کامران میرزا به شرح حال او در کتاب مهدی بامداد و کتاب خاطرات کلنل کاساکوفسکی مراجعه شود.

کاساکوفسکی فرد مورد اعتماد نایب السلطنه کامران میرزا درباره او می نویسد:

«کامران میرزا نه وجدان دارد، نه دل، نه حس حق شناسی و مانند یک فاجار واقعی و یک مستبد شرفی به هنگام شدت و ادبار ترسو و چاپلوس و به وقت قدرت سنگدل و پیمان شکن است» یادداشت‌های کاساکوفسکی، روایات مختلف از اشخاص گوناگون مانند وزیر مختار وقت اتریش - هنگری در تهران - کاساکوفسکی - مورخ الدوله سپهر و منابع انگلیسی حکایت از آن می‌کند که کامران میرزا در حوادث مختلف مانند رزی - قتل پدرش ناصرالدین شاه، سلطنت مظفرالدین شاه - حوادث انقلاب مشروطه و بالاخره رویداد جنگ جهانی اول که این یکی نمی‌توانسته ارتباطی به جان و مال و مستغلات کامران میرزا داشته باشد، به ترتیب از دولت اتریش هنگری - دولت روسیه تزاری - دولت عثمانی، دولت انگلیس و دولت امپراتوری آلمان تقاضای تضمین جان و مال و املاک خود را کرده و با وضعی وحشت زده و سراسیمه از نمایندگان یا واسطه‌گان سیاسی آن دولتها درخواست کرده که زندگی و ثروت او را در برابر ایرانیان حفظ کنند.

(۲۶) کاساکوفسکی به صراحت چوبکاری کردن محمد اسماعیل خان آجودانباشی نویخانه را، در دوران سلطنت مظفرالدین شاه شرح می‌دهد. ظاهراً به دلیل اعتراض به نپرداختن حقوق توپجیان و مراجعات مکرر آنها به وزارت جنگ، محمد اسماعیل خان آجودانباشی به فلک بسته می‌شود و چوب می‌خورد. خاطرات کاساکوفسکی - ترجمه جلی دیده شود.

چوبکاری کردن و به نخته شلاق و یا چوب فلک بستن صاحب‌منصبان عالی‌رتبه و میان‌پایه و دون‌پایه ایرانی به عنوان یک رسم و سنت و تنبیه ایل‌سالاری در دوران فاجاربه تا برقراری نظام مشروطگی جاری بود و شاهان فاجار با این مجازات ضمن جلوگیری از نشو و نمای صاحب‌منصبانی مانند اعرابی‌پاشا در قشون مصر و کوچک و نحفیر کردن نظامیان ارتش خود، موجبات بی‌حیثیتی ارتش ایران را در انظار خارجی‌ان فراهم می‌آوردند. بنجامین وزیر مختار آمریکا نیز به دلیل اینکه گارد اسکورت کالسکه‌های حرمخانه شاه به او بی‌احترامی کرده بود، تقاضای تنبیه افسر فرمانده را کرد و افسر فرمانده را به سفارت آمریکا برده چوب مفصلی زدند [خاطرات بنجامین متن فارسی دیده شود]

(۲۷) شرح این واقعه وحشتناک، طناب انداختن سرباز ایرانی به اتهام پرتاب قلوه‌سنگ به سوی کالسکه ناصرالدین شاه در کتاب خاطرات حاج سیاح - سفرنامه اورسل سیاح اتریشی (ص ۲۵۲ - ۲۵۱) و کتاب خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناصرالدین شاه آمده است. در مدارک اتریشی مربوط به قرن نوزدهم و گزارش‌های سفیر امپراتوری - اتریش - هنگری به وین نیز اطلاعاتی در این مورد آورده شده است. خاطرات حاج سیاح ص ۱۱۳ - ۱۰۹

عباس میرزا ملک‌آرا در کتاب شرح زندگی خود شرحی در این خصوص می‌آورد (ص ۱۲۳) از فرار، میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم خواست در این قضیه میانجیگری کند شاه نپذیرفته و دشنام داده و دستور طناب انداختن نه سرباز بی‌گناه را صادر کرده است. عده‌ای از سربازان در سر راه شاه اجتماع کرده و چون ماهها حقوق و مواجب خود را دریافت نکرده بودند تصمیم داشتند عریضه‌ای به شاه بدهند. گارد محافظ موبک شاه به ریاست علاءالدوله میرزا احمدخان درصدد جلوگیری برآمدند و سربازان را به شلاق بستند سربازان برای دفاع از خود چند قلوه‌سنگ به سواران گارد پرتاب کردند که یکی از قلوه‌سنگها به شیشه پنجره کالسکه شاه خورد. شاه از عزیمت به حضرت عبدالعظیم که قصد آن را داشت منصرف شد و دستور دستگیری سربازان را داد. عده‌ای از فراشان پس از ساعتی رفته ده تن را که جزو آن جماعت نبودند گرفتند و آوردند و به جز یک تن که مورد عفو قرار گرفت نه تن را طناب انداختند.

پس از این واقعه شاه به قول نویسندگان اروپایی با دستهای خون‌آلود به سفر دوم اروپا رفت و روزنامه‌های فرنگستان هم در مورد جنایت اخیر شاه هوسران و خودکامه چیزی فروگذار نکردند و آنچه باید بنویسند نوشتند و آبرویی نگذاشتند.

پس از مراجعت از فرنگ، شاه از بی‌گناهی اعدام‌شدگان مطلع شد و گویا زنان و بچه‌های عزادار و بی‌سرپرست آن نیره‌بختان را به دادن پاداش مفتخر کرد!

جای تأسف است که عده‌ای پس از گذشت یک قرن سعی می‌کنند از چنین خونخوار ستمکار بی‌لیاقتی، یک چهره خدمتگزار و ایران‌دوست و مصلح بسازند. نوشته‌ها و اسنادی که یکی از به اصطلاح مورخان معاصر از سی سال پیش به این طرف با تمسک به

نامه‌های درباریان و فره‌نوکران قاجار سرهمبندی می‌کند و نام آن را اسناد نویافته و بازیافته و غیره می‌گذارد از این دست و به کلی بی‌ربط و غیرقابل اعتماد است.

وضع اسفناک سپاهیان ایران در عصر قاجار

۲۸) درباره مشاغل پست سربازان برای گذران معاش خود و سوءاستفاده فرماندهان از دستمزد آنان و وضع بد ارتش ایران در دوران ناصرالدین‌شاه پس از امیرکبیر، مراجعه شود به سفری به دربار سلطان صاحبقران - هینریش بروگش سفیر پروس در ایران - جلد اول - ترجمه مهندس کردیچه - از انتشارات مؤسسه اطلاعات - تهران ۱۳۶۷ - ص ۱۸۵

«... در کوچه و بازار، سربازان زیادی دیده می‌شوند که در دکانهای نجاری، آهنگری و یا آشپزی مشغول کارند و با سربازانی را می‌توان مشاهده کرد که در نزدیک فراولخانه خود روی زمین نشسته‌اند و بساطی پهن کرده‌اند و مانند صرافان پول مردم را خرد می‌کنند..... تمام دارائیشان در حدود سه چهار تومان پول خرد مسی است» ص ۱۸۵-۱۸۶ جالب اینکه باید نیمی از دستمزد خود را از مشاغل مختلف، به افسران خود می‌دادند.

و نیز نگاه کنید به سیاحتنامه ابراهیم بیگ - نوشته زین‌العابدین مراغه‌ای ص ۱۹ و صص ۷۷-۷۴ سفیر پروس در دربار ناصرالدین‌شاه در دهه دوم سلطنت او می‌نویسد:

روحیه و انضباط نظامیان ایرانی

هر قدر وضع لباس و زندگی و اعاشه سربازان ایرانی تأسف‌آور است، روحیات و مشخصات سربازی آنها با کمال تعجب در درجات عالی قرار دارد؛ مقاومتی که این سربازان در جنگها با وجود نداشتن اسلحه، لباس و غذای کافی نشان می‌دهند، واقعاً حیرت‌آور و مافوق تحمل انسانی است. آنها کاملاً مطیع و فرمانبردار هستند و تا هنگامی که افسران‌شان، میدان جنگ را رها و فرار اختیار نکرده باشند، ایستادگی و با کمال شجاعت پایداری می‌کنند» دکتر هینریش بروگش سفری به دربار سلطان صاحبقران - ترجمه مهندس کردیچه تهران - اطلاعات - ۱۳۶۷ - ص ۱۸۶

۲۹) امین‌الدوله در کتاب خاطرات خود می‌نویسد که شاه به سپهسالار فروزینی نوشته «همه را سرتیپی و میرپنجگی داده‌اید. محض اینکه نمونه‌ای از این منصب بماند او را [محمودخان] را به سرهنگی ارتقاء نمائید» ارتش به کلی از هم پاشیده و افواج سرگردان، بی‌حقوق و مواجب، گرسنه به اجبار زیر نوع خدمت نظام باقی می‌ماندند.

بذل و بخشش در اعطای درجات از سرتیپی به بالا به حدی بود که شاه از سپهسالار می‌خواهد اقلاً یک نفر را در درجه سرهنگی باقی بگذارد.

۳۰) اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود دهها اشاره به بخشیدن درجات امیرتومانی به اطفال خردسال دارد ملیجک عزیزالسلطان یکی از آن عزیزان بود که در شش سالگی امیرتومان شده بود.

۳۱) در گزارش بهلر از تأسیسات نظامی و توپخانه ایران در شمال کشور، اشارات جالب و تلخی به ناآزمودگی سپاهیان و توپچیان ایران و دزدی و سوءاستفاده فرماندهان آنان شده است.

۳۲) نظم و انضباط در قزاقخانه - نگاه کنید به مرآةالوقایع مظفری - عبدالحسین ملک‌المورخین سال ۱۳۱۶ صص ۲۸۵-۲۸۳ و نیز خاطرات کلنل کاساکوفسکی - کاساکوفسکی ضمن به رخ کشیدن دیسپلین قزاقها از دست و پاچلفتی آنها در جریان انقلاب تنباکو که در دوره فرماندهی سلف او بوده است شکایت می‌کند. اما روی هم رفته قزاقخانه از دوران فرماندهی آن کلنل قزاق از انضباط خیره‌کننده‌ای برخوردار شد.

کاردار سفارت فرانسه در تهران در گزارش خود (پیش از انتصاب کاساکوفسکی) نوشته بود تشکیل بریگاد قزاق تنها تجربه‌ای است که ایران درباره بهره‌جستن از مریبان نظامی بیگانه به عمل آورده که نشانه‌هایی از کامیابی در آن دیده می‌شود اما از سال ۱۸۹۲ به بعد بریگاد قزاق به نیرویی با انضباط و مؤثر تبدیل شد و در عین حال افزاری برای فشارهای سیاسی روسیه به ایران. در عین حال باید دانست که قزاقهای ایرانی علی‌رغم وابستگی به ارتش روسیه از دوران مشروطه به بعد جنب و جوشی از خود نشان

می‌دادند. در مقاله نقش بریگاد فزاق در مشروطیت ایران روزنامه نسان نقل شده در مجله خواندنی‌ها - شماره ۳۸ سال، هشتم آثاری از این جنب و جوش دیده می‌شود ظاهراً این مقاله تا تمام مانده زیرا در شماره‌های بعدی خواندنی‌ها اثری از آن مشاهده نشد.

در مقاله مزبور آورده شد که پس از سقوط استبداد صغیر ۲۳ تن از افسران فزاقخانه عریضه‌ای به مجلس شورای ملی تقدیم کرده، از مجلس خواسته‌اند به وزیر جنگ تذکر دهد افسران روسی، مشاورین تعلیماتی پیش نیستند و افسران ایرانی نمی‌توانند زیر فرمان افسران روسی به خدمت ادامه دهند زیرا از فعالیت آنان نتایجی عاید کشور نخواهد شد.

پرنس وادبولسکی فرمانده جدید فزاقخانه ۲۲ افسر که یکی از آنان امامقلی خان بوده است را طی امریه مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۱۰ به عنوان ارتکاب بی‌انضباطی مورد توبیخ قرار داد و به افسران اخطار کرد دخالت در سیاست موجب اخراج از بریگاد می‌شود.

ماجرای بالا نشان می‌دهد که در فزاقخانه نیز به ویژه پس از مسأله مشروطیت و جریان قیام سال ۱۲۸۸ شمسی احساسات میهنی وجود داشته است. کما اینکه در اوایل جنگ جهانی اول عده‌ای از افسران فزاق از خدمت خارج شدند و به صفوف مهاجرین پیوستند (۱۲۹۴ ه. ق.) اسدالله ابوالفتح‌زاده از رؤسای بعدی کمیته مجازات شاخص‌ترین آن نظامیان بود.

درباره ارتش ظل السلطان

۳۲ مکرر) نگاه کنید به ۱- ایران و قضیه ایران - جرج. ن. کوزن - ترجمه غ. وحید مازندرانی - چاپ دوم - تهران مرکز انتشارات علمی و فرهنگی - جلد اول - (ص ۵۴۶) کوزن ارتش ظل السلطان را دارای ۲۴ فوج پیاده با ۱۵۸۰۰ نفر سرباز و ۶۰۰۰ تفنگ و ۱۰ آنشبار توپ و هشت دسته سوار بی‌نظم جمعاً ۲۱۰۰۰ نفر با ۷۰۰۰ رأس اسب برآورد کرده و ارقام خود را کاملاً حقیقی می‌داند. هولستر تبعه آلمان، تلگرافچی مقیم اصفهان در کتاب تصویریری خود از ایران، اصفهان - چندین عکس از افسران و افواج ظل السلطان با کلاه خود آهنین آلمانی را ارائه می‌کند. (این کتاب به آلمانی و فارسی چاپ شده است)

۲- فرزندان دریاری ایران - ویلفرید اسپاروی - ترجمه محمدحسین آریا لریستانی تهران - انتشارات قلم - ۱۳۶۹. چاپ اول ص ۲۰- ۱۹ جملات زیر خواندنی است

«ظل السلطان در اوان جوانی حکمران اصفهان شد. سپس ایالات و ولایات دیگری پشت سر هم به قلمرو حکومتی او افزوده شد تا آن که در سال ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۳ ه. ق. دو پنجم تمام خاک ایران تحت حکومتش درآمد.

قدرت او از کاخش در اصفهان به نواحی گلپایگان، خوانسار، جوشقان، (بلوکات کاشان)، اراک، اصفهان، فارس، یزد، خوزستان، لرستان، کردستان، کنگاور، نهاوند، کمره، (خمین)، بروجرد، کرمانشاه، اسدآباد و کزاز (از بلوکات اراک) گسترده شد. درآمد این قلمرو در سال بالا به حدود ۶۷۳۲۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌شد که ۵۹۹۴۰۰ لیره آن پول نقد و ۷۳۸۰۰ لیره بقیه به صورت غله بود ارتشی منظم مرکب از ۲۱۰۰۰ نفر سرباز آموزش دیده و کاملاً تجهیز شده داشت. می‌توان گفت وجود همین ارتش علت مستقیم تنزل قدرت او در فوریه سال ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۴ ه. ق. گردید..... سرانجام ناصرالدین شاه فرزند عزیز و بزرگ خود را به دربار احضار کرد و او را از حکومت ایالات و ولایات جز اصفهان خلع نمود (ص ۲۰- ۱۹)

در شرح حال عباس میرزا ملک آرا برادر اعیانی ناصرالدین شاه نیز، نویسنده به تفصیل سخن رانده و اسرار از هم پاشیده شدن ارتش خصوصی ظل السلطان را آورده است. (ص ۱۷۲- ۱۷۱)

در کتاب خاطرات دکتر چارلز جیمز ویلس که زیر عنوان تاریخ اجتماعی ایران در عهد فاجاریه [به کوشش جمشید دودانگه، مهرداد نیکنام انتشارات زرین - تهران - ۱۳۶۳] به چاپ رسیده است (صفحات ۶۶- ۵۳) شرح حال جالبی از ظل السلطان دیده می‌شود که مشاهدات عینی نویسنده است و سنگدلی و خونسردی ظل السلطان را در یک روز عادی از زندگیش نشان می‌دهد که ضمن ملاقات با ویلس و امام جمعه تهران و مذاکرات دوستانه و بازی شطرنج دستور به توپ بستن یک مقصر را در حیاط قصر خود صادر می‌کند.

ظل السلطان خونخوارتر، خبیث‌تر و ظالم‌تر از دیگران بوده و فقط بر اثر حشر و نشر با خارجیان و چندین سفر به اروپا، ظاهراً متمدن‌تر و آداب‌دان‌تر به نظر می‌رسیده است.